

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عادیات (جله، ششم)

نختم منضمی استاد اخوت ۱۳۲/۰۷/۱۶

برای سلامتی خودتان و اهل بیتان و هر کسی که اهل است برای آن بیت، صلواتی ختم بفرمایید.

بحث ما راجع به سوره مبارکه عادیات بود، به بهانه سوره عادیات وارد بحث امت شدیم و یکی از مباحث خیلی مهمی که در روایات به آن اشاره شده و دلالت‌های زیادی دارد، بحث امت است. دلایل ورود را هم جلسه پیش کامل مطرح کردیم.

امروز می‌خواهیم مقداری بحث را باز کنیم اما همه مباحثی که مطرح می‌کنیم در حد تیترو و طرح بحث است و علتش این است که بحث خیلی گسترده است و امیدوارم طرح بحث برایتان خسته‌کننده نباشد؛ چون وقتی موضوع به سمت طرح درس می‌رود گفته می‌شود که این موضوعات قابل بحث است و اگر کسی خواست کار پژوهشی داشته باشد می‌تواند در این زمینه توجه ویژه داشته باشد.

بحث اول: شکل‌گیری امت

شکل‌گیری امت از مراحل قبل، آماده‌سازی و انگیزه‌دهی است تا آن که یک امت شکل بگیرد.

بحث دوم: استقرار امت (وقتی امت شکل گرفته و استقرار پیدا می‌کند)

بحث سوم: سیر و بلوغ امت (ثمردهی: بروز خواص امت)

این مباحث؛ ۳ کتاب مادر و ۶ کتاب فرزند خواهند شد. این‌ها را از جهت وصیت گفته می‌شود که اگر نشد، بنویسیم، بدانید که یک چنین چیزی هست.

در کتاب اول که سرفصل‌ها را خواهیم گفت؛

اصل ضرورت تشکیل امت و چرایی و چگونگی‌اش بحث می‌شود. همان‌گونه که در جلسه قبل گفتند برخی بسیار عینی بوده و در مباحث تاریخی قید شده است. خیلی جالب است که با دیدگاه تشکیل امت این تاریخ بررسی شود. کتاب انسان ۲۵۰ ساله حضرت آقا (حفظه الله) هم در همین محتواست اما به وضوح توضیح داده نشده است.

در استقرار امت فرض بر آن است که تمام مراحل که تا الان اتفاق افتاده تا ظهور حضرت حجت تازه به شکل‌گیری می‌رسد. بحث رجعت بحث بسیار مهمی است که همه خوبانی که می‌توانستند امامتی داشته باشند، برمی‌گردند و دنیا پذیرای آن‌ها می‌شود. طبق روایات آن‌ها برمی‌گردند. می‌گویند که امام حسن (علیه‌السلام) و امام حسین (علیه‌السلام) و همه بزرگان برمی‌گردند و هر کدام شأنی برای امت برقرار می‌کنند که سعی ما این است که شئونی که مربوط به امت است را از روایات احصا کنیم، که در حدّ تیر مطرح می‌کنیم که این‌ها مباحث بسیار مهمی است که ما فعلاً قصد داریم سطحی و ظاهری از کنار آن‌ها عبور کنیم.

این ۳ مقطع شکل‌گیری، استقرار و بلوغ از مباحث کلیدی است و برای اینکه وارد بحث شویم یک دور تیرهای کتاب را مرور می‌کنیم.

اینکه ما مفهوم «امّ» را ریشه امام و امت بدانیم. که اگر روزی به ما گفتند «ام‌ایها» و «ام‌الائم» یعنی بدانید که هم امام و هم امت باید به آن رجوع کنند و وجه اشتراک در مسیرشان بیابند و حقایق زیادی از مادری را برایمان اثبات می‌کند. این دیگر مقامی تشریفاتی نیست، مقامی تکوینی است و هر چه که از شکل‌گیری تا استقرار و شکوفایی امت مطالعه می‌کنید این امّ است که خیمه را نگه داشته است، عمود خیمه امام و امت، «امّ» است که همان حقایق فطری و درونی در انسان است که به آن‌ها انتقال می‌یابد، همان مفهوم «الست» است.

کلمه «امّ» و مشتقات آن را استخراج کرده‌ایم و کاربرد این مشتقات در کتب لغت درآمده است و در واقع واژه‌هایی که در حوزه امّ هست برخی به سمت غفلت و جهل رفته و برخی به سمت ندانم‌کاری است اما برخی به سمت دانایی است. وقتی می‌گوییم که کسی «امّی» است برخی مواقع به معنای لوس و بچه‌ننه و بی‌سواد است که برای اهل کتاب به کار برده می‌شود اما وقتی برای پیامبر به کار برده می‌شود به معنای دانای به علم لدنی است که خیلی فاخر است و این تفاوت معنا به خاطر خود واژه امّ است که واژه‌ای متشابه است و این خاصیتش را تا آخر دارد که یا امتی جاهل است که امامش امام نار است و یا امتی در هدایت است که امامش بهشت است که منفی بی‌نهایت تا مثبت بی‌نهایت

می‌رود که در این واژه خیلی جالب است و به نظرم این تنها واژه‌ای است که این خاصیت را دارد. زیرا همه واژگان بار می‌گیرند اما در این واژه باید به مصداق نگاه کنید. اگر گفتند نبی، امی است باید معنای مثبت کنید و اگر یهود، امی باشد، باید منفی معنا کنید. حتماً باید مصداق تعیین کنید. در حوزه امامت و امت هم، این چنین است. خیلی واژه مصداق محوری است در این زمینه در مصداق محوری مثل واژه «الله» است. در کتاب کلمه درس دوم، آمده است. اگر واژه‌ای در ساحت انسان مصداق محور باشد همین واژه «ام» است.

یک مرتبه رسول امی می‌شود، و پیامبر بچه‌ننه نبوده است و شیردادنش هم با دایه نبوده است و همه جوره امی نبوده است.

به همین ترتیب آیات «ام‌القری» را بررسی کردیم که شهر دارای مرکزیت معنا می‌شود که نوعاً می‌گویند مثل مکه است یا مدینه.

آیات «ام‌الکتاب» به معنای منشأ و مرجع کتاب.

«أم» به معنای قصد است که مثلاً می‌گویند آمین البیت.

«أم» به معنای اصل است.

«امام» که به معنای پیش رو است.

«امت» و «امم» که به معنای گروه هم قصد است که هم به انسان و هم به غیر انسان نسبت داده شده است که حتی گفته‌اند برخی خانواده‌های پرندگان هم امت هستند. مثبت و منفی دارد.

به یک نفر اطلاق شده است مثل حضرت ابراهیم!

کلمه ام در کتاب‌های لغت به معنای قصد مخصوص است، یعنی قصدی که با توجه خاصی همراه باشد.<sup>۱</sup> بعید نیست که ام بر وزن فعل از وزن‌های صفت مشبّهه است به معنای آن چیزی است که مورد توجه و قصد واقع می‌شود سپس بر مادر، اصل، مبدأ و هر چیزی که به آن رجوع شود گفته می‌شود.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> التحقیق، ماده «امم»: أن الأصل الواحد فی هذه المادّة هو القصد المخصوص، أي القصد مع التوجّه الخاصّ الیه. و هذا المعنی محفوظ فی جمیع مشتقّاتها: أم- أمّة- إمام- أمام- إماما- أمّا- أم.

برخی از کتب امّ را از اساس، به معنای «مادر» اصل و پایه هر چیزی که چیزهای دیگر به آن منظم شود گرفته‌اند و نیز آن را معظم چیزها دانسته‌اند مانند وقتی که گفته می‌شود، امّ النجوم به معنای کهکشان.<sup>۳</sup> شاید بتوان رابطه بین قصد و اصل را در این دانست که قصد ریشه و مادر همه حرکت‌های انسان است و اصل و پایه هر چیزی نیز سببی برای قصددار کردن انسان است. در واقع سزاوار است قصد انسان بر اساس ریشه‌ها و اصول فعال شود.

امّ دارای مشتقات وسیعی مانند مشتقات زیر است:

۱. امهات: جمع امّ به معنای مادر، اصل و پایه است.
۲. امت بر وزن فُعله به معنای آن چیزی است که به صورت محدود و مشخص به آن مورد توجه و قصد قرار می‌گیرد.
۳. امام بر وزن فِعال مصدر و به معنای آن چیزی است که مورد قصد و توجه قرار می‌گیرد.
۴. امام بر وزن فِعال ظرف است و به معنای آن چیزی است که فرد با آن روبرو می‌شود.
۵. اُمّی بر نسبت دادن بر توان طبیعی که با مادر آورده می‌شود دلالت دارد.
۶. اما حرف تفصیل و تفسیر است و در ضمن آن مفهوم شرط نیز وجود دارد و علاوه بر داشتن معنای قصد و توجه به تعیین و تحدید هم می‌پردازد.

بر اساس آنچه از آیات قرآن می‌توان به دست آورد می‌توان جایگاه مشتقات امّ در قرآن را به شکل زیر بیان کرد:

۱. امّ کلمه‌ای است که برای مادر به کار رفته است و در واقع معنای قصد، ریشه، اصل و نیز مرجع دارد و به همین دلیل نیز در قرآن دارای جایگاهی بس رفیع است.
۲. کلمه امّی به معنای منسوب به مادر بسته به مکان استفاده ممکن است ممدوح یا مذموم باشد. در صورتی که خالصانه بودن را در نظر داشته باشد ممدوح و در صورتی که وابسته بودن را برساند مذموم است.
۳. با توجه به کلمه آمین مفهوم قصد و حرکت در کلمه امّ مفهومی مهم و کلیدی به نظر می‌رسد.
۴. با توجه به کلمه امام مفهوم رویارویی و توجه از مفاهیم مهم این واژه به شمار می‌رود.

---

<sup>۲</sup> امّ- لا یبعد أن تكون هذه الكلمة في الأصل على وزن صلب من أوزان الصفة المشبهة بمعنى ما يكون مورداً للقصد والتوجه. فإن هذه الصفة إنما تؤخذ من اللازم، أصلاً أو اعتباراً، فالأم مأخوذ من أمم. ثم أطلق على الوالدة وعلى الأصل والمبدأ وما يرجع إليه.

<sup>۳</sup> قاموس قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۴

۵. کلمه امت هم در خصوص امت کفر و هم ایمان آمده است و منظور مجتمعی است که دارای امام نار یا نور هستند.

۶. امام کسی است که مجتمعی را به سمت نور یا نار دعوت می کند. امام را آن مجتمع پذیرفته اند و از وی تبعیت می کنند به همین دلیل جنبه هدایت کنندگی دارد در مفهوم امام هم گرایبی به سمت یک نفر وجود دارد که اگر چنین نباشد تحقق پیدا نمی کند و امام کسی است که تعدادی از افراد او را به معنای پیشرو قبول کنند.

۷. خداوند به هر امتی از انسان ها زمانی برای زندگی داده است. در این مدت در اثر اطاعت از امام الهی نجات یا در اثر تمرد از احکام الهی محکوم به هلاکت اند.

۸. اصلاح و عدم فساد در زمین که ملازم با عبودیت حق و سرکشی نکردن از عبودیت خداست و به طور حتم در گرو همبستگی و عزم جمعی انسان ها و به تعبیری امت شدن محقق می شود: این خیلی مهم است.

۹. همبستگی و امت شدن مردم با هم زمینه هایی پیش برندگی هدایت یا ممانعت از آن به وجود می آورند. در اثر این همبستگی گشایش نعمت ها یا نزول عذاب ها بر جمع ها و جماعت های انسانی اتفاق می افتد.

۱۰. خداوند با ارسال انبیاء الهی امکان تحقق امت واحده کفر را از بین برده است و با ارسال انبیاء امکان تشکیل امت واحده توحید را فراهم ساخته است.

۱۱. به واسطه تشکیل امت واحده توحیدی فراگیر، رحمت الهی و مغفرت او شامل حال همه انسان ها می شود و این افزونی مغفرت و رحمت جز در حالت امت واحده توحیدی در حالت گسترده به دست نمی آید.<sup>۴</sup>

هیچ انسانی در هیچ حالی از امت جدا نیست ولو این که خودش خبر نداشته باشد. هر امتی هم سیر رشدی دارد و ممکن است که فردی، مدتی در یک امت زندگی می کرده اند حتی اگر ندانسته باشد ولی در قیامت نام آن امت را می گویند و از جایش بلند می شود؛ بنابراین هر انسانی یک جزای فردی و یک جزای وابسته به امت دارد که آیاتش ذکر شده است.

نکته: یکی از مصادیق امام، کتاب است.

<sup>۴</sup> به کتاب شاکله جمع از همین مجموعه رجوع شود.

خیلی متاسف شدم که چرا مفهوم امت را این قدر دیر شروع به پژوهش کردیم، به همین دلیل است که فعالیت‌های اجتماعی ما کم است زیرا شأن ما فردی است و به روایات که برسیم این نکات دردآور را خواهیم خواند.

ما یک امت واحد داریم و یک امت واحد فراگیر. امت واحد توحیدی همان است که در سوره انبیاء آمده است. امت واحد فراگیر، توسط حضرت بقیه الله (عج الله تعالی فی فرجه) تشکیل می‌شود. یعنی الان هم امت واحد توحیدی داریم اما فراگیر نیست. ان شاء الله بتوانیم بحث امت و امام و امّ را جدی بگیریم، به نظرم منافع بسیاری برای ما دارد.

ارتباط مشتقات امّ را می‌توان به وسیله کلمه امّ برقرار کرد. این کلمه هم به معنای قصد و هم ریشه و اصل گرفته شده است. بر این اساس می‌توان گفت:

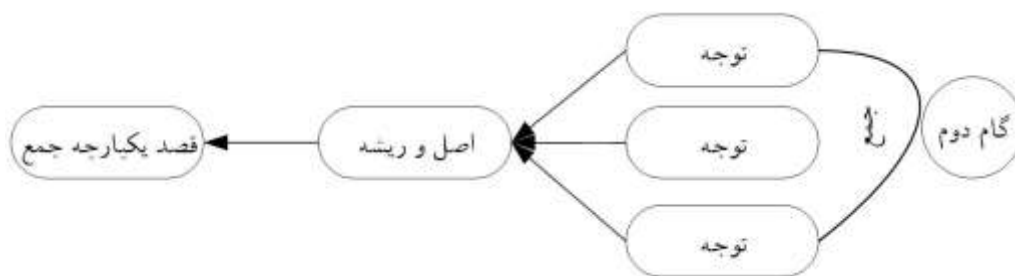
سرنوشت انسان بر پایه ریشه و اصل او رقم می‌خورد.

گام اول این است که توجه به سمت ریشه و اصل برود و تبدیل به قصد بشود، بنابراین امّ توجه به ریشه است که قصد آور است. پس گام اول این است که واژه‌هایی که هست را بررسی کنید و مشتقات آن را بدانید.

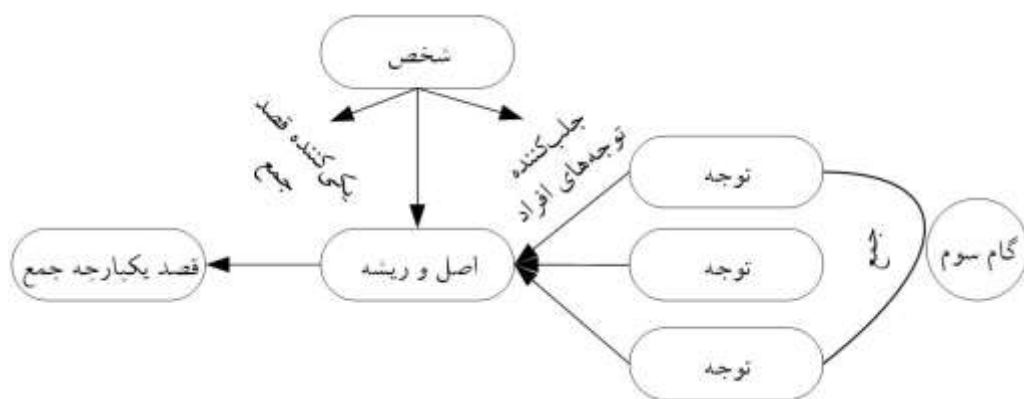


پس اگر کسی گفت امّ به معنای قصد است اشکالی ندارد زیرا امّ به معنای توجه به اصل و ریشه است که همان قصد است.

گام دوم این است که توجه افراد به قصد و ریشه جمعی شود (قصد یکپارچه جمع).



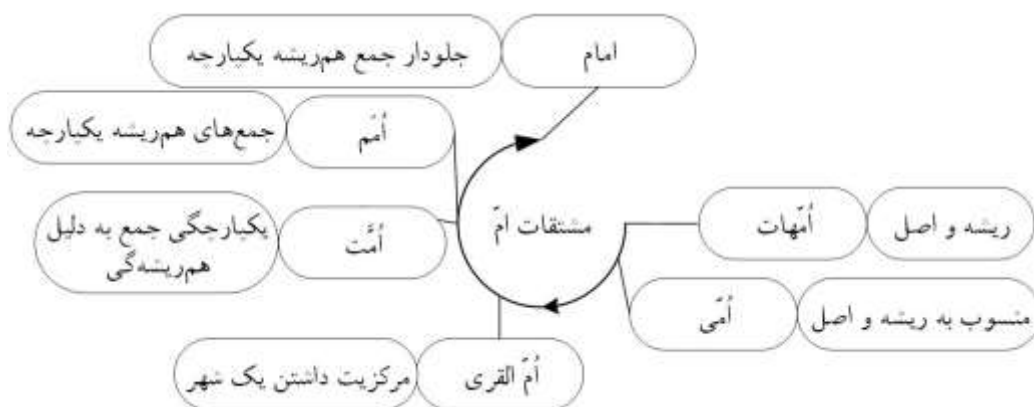
گام سوم: به طور طبیعی وقتی جمعی به ریشه و اصل خود توجه و آن را قصد می‌کند به شخصی که آن جمع را به طور مرتب به آن ریشه و اصل متوجه سازد نیازمند است. به آن شخصی که فعل، قول و رفتارهایش دلیلی برای هم‌راستا شدن دیگران با اصل و ریشه خود باشد امام گفته می‌شود.



وقتی یک توجه شد، یک قصد است وقتی چند توجه شد می شود یک قصد یک پارچه.

امّ اصل است و بعد از آن می شود امّی و بعد امّ القری است. ام القری به دلیل اشتراک در یک مقصد است.

۱. امام نماد هر امتی و دلیل توجه آنها به ریشه و اصلشان می باشد.



نمودار یک. مراحل سیر تبدیل امّ به امام

۲. با توجه به آنچه در کتاب تفکر اجتماعی و نیز شاکله جمع بیان شد خداوند در اثر ارتباط انسان ها با هم و

ایجاد یکپارچگی در مقاصد و توجهاتشان توان و ظرفیت فوق العاده ای به آنها عطا کرده است به واسطه آن

می توانند دارای انواعی از نظام و نیز ساختار باشند و بتوانند انواعی از نیازهای خود را برطرف نمایند و به

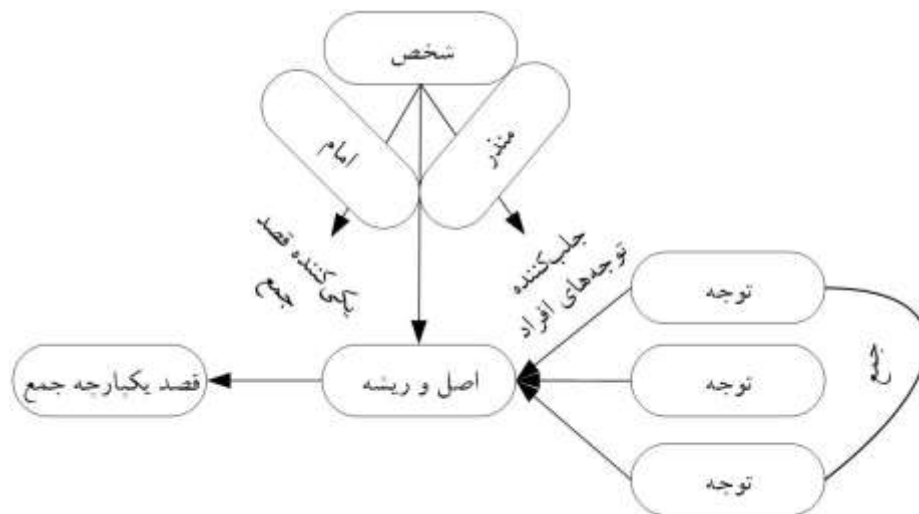
مراتب بسیار بالاتری از هدایت و رحمت نسبت به توان فردی دست یابند. توان های حاصل از قابلیت های

ایجاد شده از هم قصدی و امام داری را می توان با کلمه «فضل» پیگیری کرد.

۳. تا مادامی که افراد جامعه به ریشه و اصل خود که قیام بر اساس دین فطری و توحیدی است معطوف نشوند

به امت توحیدی دست نمی یابند و تا چنین امری تحقق نیابد افراد از فضل و رحمت های خاص الهی بی بهره

خواهند بود. برای ترغیب افراد به چنین عطف و پیوندی مردان الهی در اندازهایی زمینه لازم را برای چنین تألیفی فراهم می‌سازند. پس از این تألیف آن جمع برای هدایت خود نیازمند به امام می‌یابند.  
 ۴. نوعاً امام در ابتدا در شکل «منذر» و پس از تشکیل امت در شکل «امام» در جامعه ظاهر می‌شود.



در واقع از آرمان‌های همه انبیاء تشکیل امت واحده توحیدی بوده و هست.

یک وجه امام منذر است و یک وجه دیگرش هدایت است. وقتی توجه‌ها جمع شده باشد امام است ولی وقتی توجه‌ها در حال جمع شدن است نام منذر می‌آید.

این مواردی که گفته می‌شود به این دلیل است که از اولین واژه‌هایی که در اسلام تحریف شد، امت و امام و امّ بود و اساس این که غدیر به سمت فراموشی رفت این تحریف‌ها بود و وقتی ریشه‌یابی کنید می‌بیند که زمینه‌هایی از این انحرافات در ما هم وجود دارد. برخی از این انحرافات در روایات است که خواهیم گفت.

چنان که در آیات مشاهده شد در بین مشتقات امّ کلمه امت و امام یا امم و ائمه از درخش خاصی برخوردار است. این دو کلمه یادآور این است که انسان قدرت یافته است که به صورت مجتمع هم‌قصد زندگی کند این مجتمع می‌تواند:

۱. در راه خدا باشد و هدایت یافته یا بر خلاف خدا باشد و گمراه شده.<sup>۵</sup>

<sup>۵</sup> ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص: ۳۵۳: وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (سوره نحل ۳۶)



۲. ممکن است کوچک یا بزرگ باشد.

۳. ممکن است در اثر ویژگی‌های عمومی انسانی تشکیل شده باشد یا در اثر ویژگی‌های اختصاصی او تشکیل شده باشد.

۴. می‌تواند در بسترهای مختلف زندگی اجتماعی انسان صورت بگیرد.

همچنین می‌توان به خوبی دریافت که در طبع هر امتی نیاز به امام وجود دارد زیرا امام به عنوان استمراربخش قصد امت و نیز جهت‌دهنده امت است. خداوند این وضعیت را برای انسان قرار داده است تا به او منافع بی‌شماری را عنایت کند.

این واژه بسیار واژه سیالی است، باید بعد از مطالعه بدانید که در کدام امت هستید و بعد قوانین را در خود جاری کنید.

با توجه به تأکیدی که خداوند در آیات قرآن از کلمه امت دارد می‌توان چنین گفت:

۱. انسان‌ها لازم است در قالب امت خداوند را بخوانند زیرا در امت بودن هویتی جدید یافته و هر عمل خیری در بستری متکامل‌تر به خدا عرضه می‌شود. به عبارت دیگر اگر امتی یکپارچه برای خواندن مخلصانه خداوند تشکیل نشود هویت انسان به کمال خود نمی‌رسد.

---

و البته ما در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم که خدا را عبادت کنید و از طاغوت (شیطانی و انسانی) دوری جوید، پس خداوند برخی از آنها را (که اصول دعوت را پذیرفتند به مراحل کمال) هدایت کرد و بر برخی از آنها (که دعوت را رد کردند) ضلالت و گمراهی حتمی شد. پس در روی زمین بگردید و بنگرید که عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود!

اینکه فرمود "فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ" معنایش این است که تمامی امتهایمانند این امت، منقسم به دو طایفه بودند، یک طایفه، آنهایی که خدا هدایتشان کرده، و به عبادت او و اجتناب از طاغوت موفق شدند.

توضیح اینکه: هدایت تنها و تنها از ناحیه خدای تعالی است و احدی با او شریک نیست و جز او به هیچ کس دیگری منتسب نمی‌شود مگر به تبع او هم چنان که خود او در قرآن مجیدش خطاب به پیغمبر گرامیش فرموده: "إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ". این مطلب مستلزم جبر و اضطرار نیست، که بنده هیچ دخالتی در آن نداشته باشد بلکه مقدمات آن به اختیار خود عبد است، هم چنان که آیه "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ" به آن اشاره نموده و افاده می‌کند که هدایت الهی طریقی است در دسترس خود انسان، و آن طریق عبارت است از احسان در عمل که اگر احسان کند خدا با او است، و نمی‌گذارد گمراه شود. طایفه دوم از امتهایمانند آنهایی هستند که ضلالت بر آنان ثابت و لازم شده و این آن ضلالتی است که خود انسان به سوء اختیارش درست می‌کند، نه آن ضلالتی که خدا بعنوان مجازات، آدمی را بدان مبتلا می‌سازد، بدلیل اینکه در باره آن، تعبیر به اثبات و لزوم کرده و در آیه بعدی آن را بخود نسبت داده و فرموده است: "فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ" پس معلوم می‌شود قبلاً ضلالتی بوده که خدا آن را اثبات و لازم کرده و به خود نسبت داده، و این همان ضلالت مجازاتی است (دقت بفرمائید).

۲. نیاز به امام، فرع نیاز به امت است. لذا اگر انسان نیاز به امت نداشته باشد نیاز به امام نیز نخواهد داشت و اگر نیاز به امام داشته باشد حتماً نیاز به امت نیز داشته است.

۳. قوام هر امتی به امام آن است. لذا اگر امتی امام نداشته باشد اساساً تشکیل نمی‌شود یا به زودی منحل می‌گردد. به عبارت دیگر امام نور سبب تشکیل امت واحده توحیدی است و او واسطه‌ای برای جریان رحمت، فضل و شرافت به آن امت است.

این خیلی مهم است، نیاز به امام فرع نیاز به امت است و به خاطر همین است که امیرالمومنین (علیه السلام) به صورت تلویحی وجود خلفاء را می‌پذیرد که روایاتش جمع‌آوری شده است و لذا اگر انسان نیاز به امت نداشته باشد نیاز به امام هم نخواهد داشت و بدون فهم نیاز به امت، نیاز به امام کاذب است.

در جلد سوم می‌گوییم که هر امامی چه خاصیتی دارد و چه امتی باید تشکیل شود که به خاطر آن ویژگی‌ها می‌تواند امام خاص خود را بفهمد یعنی باید فهمید که امت امام حسن (علیه السلام) باید چگونه باشد، امت امام حسین (علیه السلام) چگونه باشد که امام حسین (علیه السلام) را بفهمد.

یعنی اولین انحراف در جامعه اسلامی، عدم نیاز به امت بوده است و به همین دلیل نمی‌تواند امام را بپذیرد و خلیفه را می‌پذیرد، در واقع اگر شما انحراف را در صدر اسلام می‌بینید به خاطر یک گروه ۷-۱۰ نفره نبوده است بلکه بحث کلی جامعه است. هر چند که رسول (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) برای شکوفایی این نیاز برنامه داشتند، به همین دلیل امامت را با فرجه‌ای وسیع از خدا طلب کردند و خدا هم قبول کرد و این پروسه جزء رشد تکاملی بوده است.

یکی از کارهای امیرالمومنین (علیه السلام) این بود که مفهوم امت و امام و تنوع امام را به خوبی تبیین کردند. به هر حال هر چیزی که در نظام خلقت برای مؤمن (اهل بیت (علیهم السلام) و انبیاء (علیهم السلام)) اتفاقی بیافتد آن مؤمن برداشت خیری از آن می‌کند لذا هیچ دشمنی - که دشمنی می‌کند - حیف نمی‌شود. اصلاً کسی نمی‌تواند به این معنا دشمنی بکند و امام همان شرایط را به خوبی به خورد مردم می‌دهند. همه این ظلمات این غیبت را به نور تبدیل می‌کند و امام از همین ظلمات هم استفاده نوری می‌کند. می‌خواهم بگویم که بهجتی در این است.

۴. به واسطه تشکیل امت هدایت سریع‌تر و عمیق‌تر می‌شود.

۵. به واسطه تشکیل امت یکپارچه توحیدی، دعوت به خیر و برپایی معروف در سطح وسیع و گسترده امکان‌پذیر شده و شرایط برای هدایت نوع انسان به خوبی و به سهولت مهیا می‌شود.

وقتی شما امت تشکیل می‌دهید یکی پزشک و یکی کشاورز است و غیره. که همه‌اش در یک نفر جمع است و این خاصیت انسان است که می‌تواند امت شود و می‌توانیم دعا کنیم که شبیه حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) شویم. امت یعنی در محله‌ای می‌تواند سخنران باشد، عالم باشد، مجری باشد، اطلاعیه بچسباند، حل اختلاف انجام بدهد. یعنی ظاهری دارد که هم می‌تواند نقش پادشاه بازی کند و هم نقش آدم.

وضع مسجد کوفه وضع امت است. الله اکبر از امیرالمومنین (علیه‌السلام).

۱) مسجدی است که کل مردم کوفه در آن جای می‌شوند.

۲) قسمت به قسمت را محل کاری قرار داده‌اند، یک‌جا دکتر است و یک‌جا قاضی.

۳) خود مسجد نیز، همه چیز است. (مسجد خودش امّ شده است)

امیرالمومنین (علیه‌السلام) به حق ثمره تمام انبیاء به خصوص حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است. اگر کسی این‌ها را نداند، نمی‌تواند نهج‌البلاغه را بفهمد.

در جنگ‌ها هم‌اورد ندارد، در قضاوت قاضی‌ای بالاتر از او نیست حتی در زمان خلفا هم حکم خلفا را باطل می‌کند! بالاتر از او هم عالمی نیست، اگر جواب کسی را هیچ‌کسی نمی‌دانست ایشان بودند و این‌ها همه یعنی امت.

ممکن است کسی در خانواده‌ای شبیه امت شود. بچه شیعه مثل بچه شیر می‌ماند، منتها آن شیر است و این بچه‌اش است. به هر حال جوهره شیعه در شیعه هست، شیعه مستجاب‌الدعوه است، بچه شیعه هم مستجاب‌الدعوه است. بچه شیعه با خودش هر جا می‌رود نور می‌برد دیگر چه برسد به شیعه. این‌ها قوانین امت است، پدر وصل به غیب است و بچه دارد بازی می‌کند در حالی که نمی‌داند ولی دارد نور را دریافت می‌کند. پدر میقات رفته، کوه رفته و مجاهدت کرده و رزق درآورده و بچه فقط استفاده می‌کند.

امت با مفهوم پدر ارتباط بسیاری دارد یعنی هم با مفهوم پدر و هم با مادر ارتباط دارد. منظور این‌ها که وقتی می‌گوییم امّ مادر به معنای ریشه و ذات است.

واژه «امی» دو طیف دارد و به هر یک از افراد امت توحیدی می‌توانید بگویید امی. اگر به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌گویید امی یعنی این پیامبر فطری است و از خودشان است.

۶. یکی از ویژگی‌های اصلی امت توحیدی توجه عمومی و همه‌جانبه گروهی از انسان‌ها یا اغلب آنها به اصل و ریشه گوهر وجودی انسانی است. به همین اعتبار می‌توان از افراد امت توحیدی با تعبیر امی یاد کرد. این افراد وابسته به فطرت الهی‌اند و در امور و نیازهای خود به آن بازگشت می‌کنند. خداوند برای امت عبادات مخصوصی به نام منسک قرار داده است که می‌توانند به صورت جمعی و گسترده عبودیت خدا را جشن گرفته و در اثر شکوه و عظمتی که می‌یابد علم، معنویت و اجر فراوانی را دریافت کنند. ما در جلد دوم مناسک این‌ها را بیان می‌کنیم، میقات دارند. میقات برای امت است و منسک برای رسیدن به میقات است. یعنی محلی عمومی برای رسیدن به خدا مد نظر است.

۷. انسان در صورت برخورداری از عنایت و فضل الهی به تنهایی می‌تواند خصوصیات یک امت را داشته باشد.

۸. یکی از رسالت‌های ویژه انبیاء و اولیای الهی امت‌سازی توحیدی برای تسهیل و گسترش هدایت مردم و تعمیق باورها و معنویت‌هاست. برای این منظور از هیچ زحمتی فروگذار نبوده و جان خود و اهل خود را در این راه نثار کرده‌اند.

۹. در تشکیل امت واحده توحید خواست مردم و فعال‌شدن تک‌تک آنها با اهمیت است زیرا امت‌سازی توحیدی از مسیر اکراه و اجبار و بدون تفکر و تعقل به دست نمی‌آید. به خلاف امت‌سازی‌های غیر توحیدی که بر اساس خدعه و نیرنگ یا جهل و از سر استکبار و اعمال زور به وجود می‌آید. بدین ترتیب هر قانونی که برای انسان وجود دارد برای امت هم وجود دارد.

هر انسانی ناچار است در امتی قرار گیرد هر چند نداند. خیلی از علومی که ما داریم ناخواسته به ما رسیده است. ما فقط می‌دانیم که خوبیم ولی نمی‌دانیم از کجا به ما رسیده است.

در اصل «لعن» برای امت است.

## سیر تولد تا مرگ امت

با توجه به آیات و روایات ذکر شده، امت در اثر فعالیت و عمل انسان یا انسان‌هایی متولد می‌شود و در اثر فعالیت‌های سازنده امت تشکیل شده به بلوغ رسیده و پس از رسیدن اجل و دوره عمرش مرگ آن فرا می‌رسد. همچنین هر امتی می‌تواند:

- سبب تأسیس امت دیگری شود،
  - در سیر رشد خود به بلوغ‌های گوناگونی برسد،
  - دارای دارایی‌ها و توانایی‌های متعدد و متنوعی باشد،
  - از مسیر هدایت خود خارج شود،
  - در خوشی و رفاه یا سختی و تنگنا باشد،
  - گاهی در مسیر هدایت و گاه در مسیر گمراهی قرار گیرد و یا بالعکس،
- بدین ترتیب هر قانونی که برای انسان وجود دارد برای امت نیز وجود دارد.

اهمیت توجه به جایگاه امت و سیر رشد و تحول یا انحطاط آن از این بابت است که:

۱. هر انسانی ناچار در امتی قرار می‌گیرد هر چند خود نداند.
  ۲. به واسطه قرار گرفتن در هر امتی هدایت یا گمراهی نصیب او می‌شود. لذا با استقرار در امت هدایت‌شده به نور، رحمت و فضل فراوانی دست می‌یابد و نیز در صورت قرار گرفتن در امت منحرف دچار لعن و ضلالت می‌شود.
  ۳. سبک زندگی هر انسانی وابستگی بسیار زیادی به قرار گرفتن در امت دارد، لذا در صورت اشتباه در این زمینه فرد دچار اشکالات اساسی در سبک زندگی می‌شود.
- ناخواسته سبک زندگی به گونه‌ای است که باید سگ داشته باشد. سگ صدا بکند هیچ اشکالی ندارد اما اگر خروس یا مرغ صدا کند، اشکال دارد. ذائقه‌ها تغییر کرده که نشان می‌دهد این‌ها از یک امت غرب وحشی است. بالعکس کسی که موحد است، دل‌اش پیش موحدین است. هرکسی دنبال اصل و مادرش است و این‌ها سبک زندگی و پوشش را تعیین می‌کند.
- خداوند در قرآن و به تبع آن پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نسبت به اهتمام به امر امت و شناخت امام حق و نور و تبعیت از وی هشدارهای فراوانی داده‌اند. عناوین این هشدارها در فصل بعد آمده است.

مراحلی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) برای شکل گیری امتی سرشار از ایمان و عمل صالح طی کرده‌اند را می‌توان در سه مرحله زیر بیان کرد:

مرحله اول: هشیار سازی نسبت به اهمیت نقش امت و امام در هدایت افراد

مرحله دوم: آماده سازی نسبت به شکل گیری امت هدایت یافته

مرحله سوم: شکل دهی امت هدایت یافته

می‌خواهم فقط دلالتی بدهم که هر موقع قرآن می‌خوانید این‌ها را دقت کنید.

مثل این است که ما داریم ثمرات امیرالمومنین (علیه السلام) را گزارش می‌دهیم. یک موقعی مثلا می‌گویید حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و... گاهی می‌گویید دستاوردهای حرکت‌های این‌ها چه شد؟ در واقع ثمره مجاهدت‌های ایشان است. چطور می‌شود بیان کرد. مسلما اگر قلم‌ها خرج شود و کاغذها نوشته شود باز هم حقایقی از آن‌ها باید جاری شود. مثل این است که شما دارید سند چرایی کربلا را ثبت می‌کنید و موفقیت‌هایی که امام حسین (علیه السلام) کسب کردند و این به شدت برای ما چاره‌ساز است که چه کنیم.

### بنی آدم، امت واحده توحیدی

هر جایی بنی آدم را دیدید امت واحده توحیدی اولیه است.

(السلام علی اینا آدم و امّنا حوا). ریشه آدم‌ها زوجیت آدم و حوا است، نه که صرف آدم یا حوا جداگانه باشد.

در سوره مبارکه اعراف به شأنی از انسان به عنوان بنی آدم اشاره دارد که در آن به حقایق پایه و فطری و باید و نبایدهای اساسی در زندگی همه بشر دلالت دارد. این دلالت‌ها نشان می‌دهد که ریشه همه انسان‌ها حضرت آدم (علیه السلام) و زوج او حضرت حوا (علیها السلام) بازگشت کرده و به ساختار و نظامی توحیدی برمی‌گردد. در این سوره است که عهد الست را به بنی آدم نسبت می‌دهد و نیز نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) را امی می‌خواند.<sup>۶</sup> در سوره مبارکه یس و اسراء نیز به تعبیر بنی آدم اشاره شده است که از مجموع آیات بنی آدم می‌توان عهدها و میثاق‌های عمومی همه انسان‌ها را به دست آورد. مهم‌ترین میثاق‌ها را می‌توان در موارد زیر معرفی کرد»

۱. میثاق و عهد بر عبودیت خداوند یکتا

<sup>۶</sup> به کتاب فرایندشناسی حکمت از همین مجموعه رجوع شود.

۲. میثاق و عهد بر عدم عبودیت شیطان

۳. میثاق و عهد بر پوشش تقوا و خویشن داری

۴. میثاق و عهد در به دست آوردن طیبات و مراعات خوردن و آشامیدن و عدم اسراف در این دو

۵. میثاق و عهد در تبعیت از رسولان و اصلاح وضعیت موجود

این‌ها همه مواردی است که ما با غرب مشکل داریم، مسکرات و غذاهای حرام و غیره که امت را از حالت امت واحده خارج می‌کند.

### **بنی اسرائیل، امت تفضیل یافته**

خداوند آیات متعددی از قرآن را به بررسی وضعیت بنی اسرائیل اختصاص داده است. سوره اعراف و مائده و بقره است که ساختار وجودی امت از آن‌ها قابل استخراج است، اما مهم‌ترین شاخص در سوره ی بقره است.

حقایق و اوامری که خداوند به این قوم ارائه کرده است بسیار مفصل‌تر از بنی آدم است و نشان‌دهنده تمایز آنها نسبت به دیگران است.

### **حواریین، امتی متمایز**

چون این افراد، حالت شأن امتی دارند.

### **«یا ایها الذین امنوا»، امت تکامل یافته**

ثبت امت از انبیاء بود و تثبیت از ائمه بود. مثلاً امام سجاد(علیه السلام) شبیه امام الحواریین می‌شود که مائده آور از آسمان است، یعنی توانی به امت می‌دهد که می‌توانند سفره‌هایشان را از آسمان پر کنند و ۱۲ امامی که ما داریم همه ثبت‌شده‌های قبل را تثبیت می‌کنند اما به شرطی که حواری وجود داشته باشد که امام، امامش باشد. یعنی زمان باید بگذرد که امام به امتش برسد. مثل این که امام خلق شده و منتظر امت است. الان امام زمان(عج الله تعالی فرجه) ما فقط در غیبت نیست، بلکه همه ائمه و به خصوص ام‌الائمه هم در غیبت‌اند. به تبع حضرت زهرا(علیها السلام) هم در غیبت‌اند. حضرت زهرا(علیها السلام) اولین است که غایب شدند و اولین کس هم هستند که باید ظهور یابند و

آخرین کسی هم هستند که قدرشان فهمیده می شود. تا زمانی که حضرت زهرا(علیهاالسلام) ظهور نکنند و شأنشان حفظ نشوند شأن امام داری حفظ نمی شود.

این بار کاری که کردیم این بود که کتب اهل تسنن را و نظراتشان راجع به «امام» را بررسی کردیم. این روایت خیلی جالب است. نوع نگاه اهل سنت به امت و امام و نوع نگاه شیعه به امت و امام ۱۸۰ درجه تفاوت و تمایز دارند و سعی کردیم اغلب روایات را استخراج کنیم و اگر نگاهی به آن کنید برایتان مشخص است.

در روایات اهل تسنن ابا دارند که از واژه «امام» استفاده کنند. این ها خیلی اهل دستکاری در روایات اند، حتی در جزئیات، اما خاصیتی که دارند این است که پس زمینه ها را حذف نمی کنند و این در حالی است که در روایات شیعه پس زمینه ها نوعا حذف می شوند اما متن سالم است. نمی دانیم چرا این اتفاق می افتد... این یک عیب در سیستم روایی است. مثلا در این محل ها، ده ها روایت مثل این روایت است.

عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَقَالَ: "يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ قِيَمًا، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَلَهُمْ"، وَهَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِكَلِمَةٍ لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: الْكَلِمَةُ الَّتِي هَمَسَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: "كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ"<sup>۷</sup>

مثلا می گویند که دوازده تایی باید بیایند. ولی واضح نمی گویند که امام. عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: "لَا يَزَالُ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ظَاهِرًا حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ"، وَقَالَ كَلِمَةً خَفِيَتْ عَلَيَّ، وَكَانَ أَبِي أَدْنَى إِلَيْهِ مَجْلِسًا مِنِّي، فَقُلْتُ: مَا قَالَ؟ قَالَ: "كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ"<sup>۸</sup>

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: وَهُوَ فِي مَرَضِهِ الْأَدْنَى تُوفِّيَ فِيهِ: "يَا فَاطِمَةُ، أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ؟"<sup>۹</sup>

حضرت زهرا(علیهاالسلام) به نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) در خانه عایشه می آیند که حضرت(علیهاالسلام) بیمار بودند و حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) چیزی در گوش حضرت زهرا(علیهاالسلام) می گویند و ایشان خوشحال می شوند، و عایشه می پرسد که چرا خوشحال شده ای؟ ولی حضرت(علیهاالسلام) چیزی نگفتند تا آنکه بعد از وفات

<sup>۷</sup> المعجم الأوسط للطبرانی، ص ۸۲۹

<sup>۸</sup> المعجم الكبير للطبرانی، ص ۵۱۲

<sup>۹</sup> المستدرک علی الصحیحین، ص ۱۷۷۳



حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، حضرت زهرا (علیها السلام) می فرمایند که حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند که: «أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ؟»<sup>۱۰</sup>

این روایت سنگین است چون این حس القا می شود که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) می رود و حضرت زهرا (علیها السلام) سمتی ندارد و این یک جوّ رسانه ای می شود که این خانم دغدغه خودش را دارد و این گونه انحرافی در جامعه ایجاد می کند. این ها خیلی دردناک است.

عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «لَا يَجْمَعُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى الضَّلَالَةِ أَبَدًا، وَيَبْدُ اللَّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ فَمَنْ شَدَّ شَدًّا فِي النَّارِ»<sup>۱۰</sup>.

این کاملاً مشخص است که یک قسمت اضافه شده است و ناهماهنگ است.

در روایات نقل شده در کتب شیعه، همانند روایات اهل سنت به اهمیت و نقش بی بدیل امت و امام اشاره شده است با این تفاوت که در این روایات تفصیلی تر و دقیق تر و گسترده تر تنبه و آگاهی داده است. به برخی از این روایات در عناوین زیر اشاره شده است.

### نسبت دین و امت

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي حُطْبَتِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ<sup>۱۱</sup> فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ وَالسَّيِّئَةُ فِيهِ تُغْفَرُ وَالْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ<sup>۱۲</sup>.

راجع به این روایت قبلاً همین طور که ترجمه می شد خواننده می شد، از امت من ۹ خصلت عقاب می شود ولی باید این گونه خوانده شود که اگر شما می خواهید از امت رسول (صلی الله علیه و آله) باشید باید این ۹ خصلت را نداشته باشید. نگفته است که تبعات این ۹ تا برداشته شده بلکه باید برداشته شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ<sup>۱۳</sup> وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَالطَّيْرَةَ وَالْوَسْوَسةَ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدُ مَا لَمْ يُظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ<sup>۱۴</sup>.

<sup>۱۰</sup> المستدرک علی الصحیحین، ص ۱۵۳

<sup>۱۱</sup> (۳) «دینکم» نصب علی الاعراء ای الزموا و احفظوه و أو اکلوه.

<sup>۱۲</sup> الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۴۶۳

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: نه خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه نتوانند، آنچه بدان توانائی ندارند، آنچه بناخواه (و زور) بر آن وادار شوند، طیره، و سوسه در تفکر (و اندیشه) در آفرینش، و حسد (و رشک بردن) در صورتی که به زبان یا دست آشکار نشود.

۱. خطا ندارند
۲. فراموش کار نیستند. حواسش جمع است.
۳. می رود علمش را به دست می آورد.
۴. کاری که طاقتش را ندارد نمی پذیرد یا طاقتش را به دست می آورد.
۵. به اضطرار نمی افتد.
۶. به سمت کارهای کراهت دار نمی رود.
۷. دنبال طیره نمی رود.
۸. راجع به بقیه بد فکر نمی کند.
۹. حسد ندارد.

رویکرد اختصاصی ویژگی های امت را می گوید و این ها بسیار جالب است. اگر شما مسئولیتی به کسی بدهید مثلا بگویند که تو مسئول سطل های زباله های شهرداری هستی، خطا ندارد، یادش نمی رود، نق نمی زند، و... و حسد هم ندارد.

خیلی از توبیخ های امیرالمومنین (علیه السلام) به خاطر این خطاهاست. چرا برای بقیه نایستادی؟ و چراهای دیگر. روایات سنی زده چیست؟ روایاتی که فاخرانه و شیک است که خالی از معناست. اصلا مثل اینکه یک بت از امت درست کرده که بدون معناست.

امت و دین، غفرانی برایش حاصل می شود که خارج از آن برایشان اتفاق نمی افتد.

---

<sup>۱۳</sup> (۳) ظاهره معذوریة الجاهل مطلقا و يدلّ عليه فحواى كثير من الآيات و الاخبار و لكن الاصحاب اقتصروا فى العمل به على مواضع مخصوصة ذكروها فى كتب الفروع كالصلاة مع نجاسة الثوب و البدن او موضع السجود أو فى الثوب و المكان المغصوبين أو ترك الجهر و الاخفات و أمثالها) (آت) فالمسألة معنونة فى كتب أصول الفقه باب البراءة مشروحة.

<sup>۱۴</sup> الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۶۴

روایاتی که از شیعه است امام گراست.

### نسبت امت و امام

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ كُلُّ مَنْ دَانَ لِلَّهِ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَاللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ<sup>١٥</sup> وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاهٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَقَطَّعَهَا فَهَجَمَتْ<sup>١٦</sup> ذَاهِبَةً وَ جَائِيَةً يَوْمَهَا فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مَعَ غَيْرِ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ<sup>١٧</sup> إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رُبُضَتِهَا<sup>١٨</sup> فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَقَطَّعَهَا فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَقَطَّعَهَا فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي الْحَقِي بِرَاعِيكَ وَقَطَّعِكَ فَإِنَّكَ تَائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ رَاعِيكَ وَقَطَّعِكَ فَهَجَمَتْ ذَعْرَةً مُتَحَيِّرَةً نَادَةً<sup>١٩</sup> لَا رَاعِي لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرَعَاها أَوْ يُرْذِلُهَا فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذَّنْبُ ضَيْعَتَهَا فَأَكَلَهَا وَ كَذَلِكَ وَاللَّهِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ ظَاهِرًا عَادِلًا أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيْتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أئِمَّةَ الْجَوْرِ وَ اتِّبَاعَهُمْ لَمَعَزُولُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمْ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ.

محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) میفرمود: هر که دینداری خدا کند با عبادتی که خود را در آن به زحمت افکند ولی پیشوائی از جانب خدا برای خود نگرفته باشد، کوشش او پذیرفته نیست و او گمراهست و سرگردان و خدا کردار او را ناپسند دارد و حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خویش گم شود و تمام روز را با تلاش در رفت و آمد باشد و چون شب بر او پرده افکند، گله‌ئی را که از چوپان خودش نیست ببیند، بسوی آن گراید و بآن فریب خورد و در خوابگاه آن گله بخوابد.

هنگامی که چوپان گله خود را حرکت دهد، آن چوپان و گله را ناشناس ببیند، باز با شتاب و سرگردانی در جستجوی چوپان و گله خود برآید، گوسفندانی را با چوپانش به ببیند، بسوی آن گراید و بدان فریفته شود، چوپان هم او را فریاد زند که بیا و بچوپان و گله خود پیوند که تو از چوپان و گله خود گمگشته و سرگردانی، آن گوسفند هراسان و سرگردان و تنها باین سو و آن سو زند و چوپانی هم ندارد که بچراگاهش رهبری کند یا بمنزلش رساند.

<sup>١٥</sup> (١) أي مبغض لافعاله.

<sup>١٦</sup> (٢) دخلت بلا روية.

<sup>١٧</sup> (٣) أي اشتاقت.

<sup>١٨</sup> (٤) أي مأواها.

<sup>١٩</sup> (٥) ذعرة و جلة. ند البعير ندا و نديدا و نادادا شرد و نفر.

در همین هنگام گرگ گمشدن او را مغتنم شمارد و او را بخورد، چنین است بخدا ای محمد! حال کسی که از جمله این امت باشد و او را امامی آشکار (یعنی امامتش با دلیل متقن ثابت شده) و عادل از طرف خدای جل و عز نباشد، او گمشده و گمراهست و اگر بر این حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده است.

بدان ای محمد! که پیشوایان ستمگری و پیروانشان از دین خدا برکنارند، خود گمراه گشته و مردم را گمراه کرده‌اند، اعمالی که بجا می‌آورند، مانند خاکستری باشد که تند بادی در روز طوفانی بدو زند چیزی از آنچه کسب کرده‌اند بدستشان نیاید، اینست همان گمراهی دور.»

هر چه روایات سمت تسنن می‌رود پادشاه گرا و خلیفه گراست.

یک روایت است که خیلی جالب است:

«فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) ببعضی از اصحاب قیس ماصر میفرمود: همانا خدای عز و جل پیغمبرش را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد، چون تربیت او را تکمیل نمود، فرمود: «تو بر خلق عظیمی استواری (۴ سوره ۶۸)» سپس امر دین و امت را باو واگذار فرمود تا سیاست بندگانش را بعهدہ گیرد، سپس فرمود: «آنچه را رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه شما را نهی کرده باز ایستید (۷ سوره ۵۹)» همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استوار و موفق و مؤید بروح القدس بود، نسبت بسیاست و تدبیر خلق هیچ گونه لغزش و خطائی نداشت، بآداب خدا تربیت شد. خدای عز و جل نمازهای پنجگانه را دو رکعت دو رکعت واجب ساخت تا ده رکعت شد. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدو رکعت (ظهر و عصر و عشا) دو رکعت و بمغرب یک رکعت افزود، و این اضافات با واجب خدای تعالی همدوش گشت، به طوری که ترک آنها جز در سفر جایز نیست و چون در نماز مغرب یک رکعت افزود، آن را در سفر و حضر بر جا گذاشت. خدای عز و جل تمام این اضافات پیغمبر را اجازه کرد و نمازهای یومیه واجب هفده رکعت گشت.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمازهای نافله را که سی و چهار رکعت دو برابر نمازهای واجب است مستحب قرار داد. خدای عز و جل هم آن را اجازه کرد، و نمازهای واجب و مستحب پنجاه و یک رکعت گشت دو رکعت نماز نشسته بعد از عشا بجای نماز وتر است و یک رکعت بحساب می‌آید.

و خدا در میان سال، تنها روزه ماه رمضان را واجب ساخت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را سنت کرد تا دو برابر مقدار واجب شد (زیرا چون در ده ماه غیر از رمضان و شعبان ماهی سه روز روزه

بدارد، سی روز می‌شود و باضافه ماه شعبان، دو برابر سی روز رمضان می‌گردد) خدای عز و جل این را هم برای او اجازه کرد.

و باز خدای عز و جل خصوص شراب انگور را حرام ساخت و رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) هر نوشابه مست‌کننده‌ای را حرام کرد، خدا هم برای او اجازه کرد، و رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) از چیزهائی خودداری کرد و آنها را بد دانست ولی بطور حرمت از آنها نهی نکرد، و تنها نهی خودداری و کراهت نمود و در ارتکاب آنها رخصت داد، اخذ بر رخصت او هم بر بندگان واجب گشت، مانند واجب بودن اخذ بنهی و غدقن‌های او، رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) نسبت بآنچه نهی حرام نمود و امر واجب فرمود، بمردم رخصت تخلف نداد، از این جهت بیشتر نوشابه‌های مست‌کننده را که از آن نهی حرام فرمود، رخصت ارتکاب آن نداد و نیز نسبت بدو رکعت نمازی که بواجب خدای عز و جل اضافه فرموده بود، بهیچ کس رخصت تقصیر نداد، بلکه آن را بطور واجب بر ایشان ملزم ساخت، برای هیچ کس جز مسافر رخصت تقصیر نداد، و هیچ کس را نرسد که نسبت بآنچه رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) رخصت نداده رخصت دهد، پس امر رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) با امر خدای عز و جل و نهی او با نهی موافق و برابر است، بر بندگان لازمست تسلیم او باشند همچنان که تسلیم خدای تبارک و تعالی هستند.»

بنابراین امت و امام به خلق عظیم پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) در این روایت ارتباط پیدا کرد.

در بحث نسبت امت و امام، روایات خیلی زیاد است. در مورد ویژگی‌های امام، فراوان در روایات وجود دارد که شاید در حد متواتر است این حرف که؛ «مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ ظَاهِرًا عَادِلًا أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيْتَةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ».

- ✓ نقش هدایتی امام
- ✓ ساختار امت هدایت یافته
- ✓ ویژگی‌های امام حق
- ✓ هشدارهایی برای آسیب‌های وارده به امت
- ✓ آسیب‌های وارده به امت
- ✓ عوامل اختلاف امت
- ✓ امامت ابلیس برای متکبرین و متعصبین (ابلیس امام المتکبرین و سلف المستکبرین)

فصل دوم در مورد آمادگی برای شکل‌گیری امت است. این فصل بحث بسیار مفصلی دارد و بر اساس نهج‌البلاغه است. نهج‌البلاغه در ساحت آماده‌سازی برای شکل‌گیری امت است. بنا داشتیم که از چهار کتاب «الغارات»، «جنگ صفین» و «نهج‌البلاغه» و «بحارالانوار» استفاده کنیم. بحار از همه این کتاب‌ها منظم‌تر است. بنا به دلایلی فقط به سراغ کتاب نهج‌البلاغه رفتیم و برای فصول بعدی از سایر کتاب‌ها استفاده شد. دلیل آن هم این بود که به قطعه‌های برش خورده‌ای از زندگی حضرت امیر(علیه‌السلام) که توسط سید رضی در نهج‌البلاغه صورت گرفته بود نیاز داشتیم در این فصل. حدود چهارده تا تیتیر برای آماده‌سازی زده شد و در ذیل هر تیتیر خطبه‌ای قرار گرفت. تیتیرها به لحاظ تغییر رویکرد حائز اهمیت هستند. این تیتیرها کارهایی است که امام برای شکل‌دهی امت انجام می‌دهد.

۱. توجه دادن به سیر شکل‌گیری امت (منبر و خطابه و مسجد درست می‌کند و با مردم گفتمان ایجاد می‌کند)؛
۲. مقابله با موانع شکل‌گیری؛
۳. برای یکپارچه کردن امت هزینه می‌کند؛
۴. مردم را به ضرورت وجود امام در عمل واقف می‌کند؛
۵. توجه به امام حق می‌دهد (هوشیاری در عرصه عین است)؛
۶. انحرافات نظام امامت را بیان می‌کند؛
۷. بیان راه‌های دوری از آسیب رسیدن به امت؛
۸. کتاب واحد را مبنای اتحاد قرار می‌دهد؛
۹. توسعه امت را به عنوان اصل بدیهی و ضروری می‌داند؛
۱۰. شرایط شکل‌گیری را فراهم می‌کند؛
۱۱. اعلام می‌کند برای شکل‌گیری به سعی و تدبیر نیاز است؛
۱۲. شکل‌گیری را در راستای بعثت قرار می‌دهد. (چیزی خارج از بعثت نیست)؛
۱۳. اعلام می‌کند که امام به بازوی اجرایی نیاز دارد؛
۱۴. پیش‌بینی وقوع خطرات فراوان (ریسک پذیر کردن افراد امت بدون ترس)؛
۱۵. اصل این فصل این است که می‌خواهد ان‌الانسان لربه لکنود را بردارد.

در این سیستم نهج‌البلاغه را بخوانید. (در قضایای بعد از رحلت پیامبر(صل‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خلافت خلفاء و خلیفه آخر که به طور طبیعی حکومتش در حال اضمحلال بوده است).

«پس اکنون سبب کشته شدن او را بیان می‌کنم: عثمان خلافت را برای خود قلمداد کرد و در آن استبداد کرد و شما هم در این بی‌تابی بد کردید.»

کسی که در کشتن او بی‌تابی کرده است.

این بخش، «ضرورت صبر و تدبیر در پذیرش امت» نام نهاده شد. یک‌بار گفته می‌شود حاکم ظلم می‌کند. اگر واقعا این حاکم ظلم، کند خود به خود سرنگون می‌شود البته این منافاتی با روشنگری ندارد. حفظ کلیت نظام دینی از چند بخشی شدنش به مراتب بهتر است. به طور طبیعی حاکم ظالم به شکست منتهی می‌شود و آنهایی که در این مورد جزع کردند چون امر دنیا برایشان مطرح بود و همچنین کسانی که دفاع کردند نیز امر دنیا برایشان اهمیت داشت نه امر آخرتی، با هم جنگ کردند.

خطبه شقشقیه را بایستی خواند:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا نَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَطَفِئْتُ أُرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَحْيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ .

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَادَّلَى بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ - ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعَشَى : شَتَانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا \* وَ يَوْمَ حَيَانَ أَخِي جَابِرٍ فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا. فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخِرٍ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدًّا مَا تَشَطَّرَا ضَرَعَيْهَا فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كَلِمَهَا وَيَخْشَنُ مَسُهَا وَيَكْثُرُ الْعِنَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كَرَآكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا حَرَمٌ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَفَحَّمَ فَمُنَى النَّاسُ لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبْطٍ وَ شِمَاسٍ وَ تَلَوْنٍ وَ اعْتِرَاضٍ فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ وَ شِدَّةِ الْمِحْنَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ رَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُوا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِعْفِهِ وَ مَالَ الْآخِرُ لِصَهْرِهِ مَعَ هُنِ وَ هُنِ إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فَتَلَّهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ .

فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبْعِ إِلَيَّ يَتَنَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْتُ وُطِيَّ الْحَسَنَانَ وَ شُقَّ عِطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرِيضَةِ الْغَنَمِ فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَتَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زَبْرُجُهَا أَمَا وَ الْأَذَى فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَاسِ أَوْلِهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ .

قَالُوا وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَيَّ هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَنَاوَلَهُ كِتَابًا قِيلَ إِنَّ فِيهِ مَسَائِلَ كَانَ يُرِيدُ الْجَابَةَ عَنْهَا فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ [فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ] قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ اطَّرَدَتْ خُطْبَتُكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ .

فَقَالَ : هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شَفِيقَةٌ هَدَّرَتْ نَمَّ قَرَّتْ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَوَاللَّهِ مَا أَسَفْتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفِي عَلَى هَذَا الْكَلَامِ أَلَّا يَكُونَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ .

آگاه باشید به خدا سوگند ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم یا در این محیط خفقانزا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می نگرستم که میراث مرا به غارت می برند.

تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. سپس امام مثلی را با شعری از اعشی عنوان کرد: مرا با برادر جابر، «حیان» چه شباهتی است (من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود). شگفتا ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد. هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند.



سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه‌ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده‌های بینی حیوان پاره می‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می‌کند. سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی‌ها و اعتراض‌ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت‌زا، و عذاب‌آور، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد.

سپس عمر خلافت را در گروهی از قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم پناه بر خدا از این شورا در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند و در صف آنها قرارم دهند ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آنها با کینه‌ای که از من داشت روی بر تافت، و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان.

تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلویش از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی‌امیه به پاخاستند و همراه او بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه‌ای که بجان گیاه بهاری بیفتد، عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اُعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت.

روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پریش گفتر بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین (علیهماالسلام) لگدمال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند. اما آنگاه که به پاخاستم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند و گروهی از اطاعت من سرباز زده و از دین خارج شدند، و برخی از اطاعات حق سر بر تافتند، گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می‌فرماید: «سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزکاران است» آری به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند، اما دنیا در دیده آنها زیبا نمود، و زیور آن چشم‌هایشان را خیره کرد.

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران، و گرسنگی

مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اوّل آن سیراب می‌کردم، آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است. گفتند: در اینجا مردی از اهالی عراق بلند شد و نامه‌ای به دست امام (علیه‌السلام) داد و امام (علیه‌السلام) آن را مطالعه می‌فرمود، گفته شد، مسائلی در آن بود که می‌بایست جواب می‌داد. وقتی خواندن نامه به پایان رسید، ابن عباس گفت یا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) چه خوب بود سخن را از همان‌جا که قطع شد آغاز می‌کردید امام (علیه‌السلام) فرمود: هرگز ای پسر عباس، شعله‌ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست، ابن عباس می‌گوید، به خدا سوگند بر هیچ گفتاری مانند قطع شدن سخن امام (علیه‌السلام) این گونه اندوهناک نشدم، که امام (علیه‌السلام) نتوانست تا آنجا که دوست دارد به سخن ادامه دهد.

می‌گویم: (معنای سخن امام (علیه‌السلام) که فرمود، کراکب الصّعبه، این است که اگر سوار کار مهار شتر سرکش را سخت بکشد، و مرکب چموشی نافرمانی کند، بینی او پاره می‌شود، و اگر مهارش را رها کند، چموشی کرده در پرتگاه سقوط قرار می‌گیرد و صاحبش قدرت کنترل او را ندارد. می‌گویند «اشنق الناقه» یعنی بوسیله مهار، سر شتر را بالا بکشد و «شنقها» نیز می‌گویند که ابن سگیت در کتاب اصلاح المنطق گفته است.

امام (علیه‌السلام) را باز هم بر مدار دنیا انتخاب کرده‌اند نه بر مدار آخرت‌گرایی. حتی مواردی که در زمان عثمان و عمر بود را هم رعایت نکردند. «از سوگند به خدایی که دانه را شکافت» مهم می‌شود.

این خطبه بعد از جنگ نهروان گفته شده است. چپ شده که برخی از سخنان امیر (علیه‌السلام) حالت نفرین پیدا کرده است؟

در جنگ صفین که لشکر امام (علیه‌السلام) شکست خورد قرآن‌ها بر سر نیزه شد و فرمودند:

«و من خطبه له (علیه‌السلام) فی ذم أهل العراق و فیها یوبّخهم علی ترک القتال و النصر یکاد یتّم ثم تکذیبهم له: أَمَا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَالْمَرَأَةِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ فَلَمَّا أَتَمَّتْ أَمْلَصَتْ وَ مَاتَ قَيْمُهَا وَ طَالَ تَأْيِمُهَا وَ وَرَثَتُهَا أَبْعَدُهَا. أَمَا وَ اللَّهُ مَا أَتَيْتُكُمْ اخْتِيَاراً وَ لَكِنْ جِئْتُ إِلَيْكُمْ سَوْقاً وَ لَقَدْ بَلَّغَنِي أَنْكُمْ تَقُولُونَ عَلَيَّ يَكْذِبُ قَاتِلُكُمْ اللَّهُ تَعَالَى فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ؟ أَعَلَى اللَّهِ فَإِنَّا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِهِ، أَمْ عَلَيَّ نَبِيهِ؟ فَإِنَّا أَوْلُ مَنْ صَدَّقَهُ. كَلَّا وَ اللَّهُ لَكِنَّهَا لَهْجَةٌ غِبْتُمْ عَنْهَا وَ لَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا وَيْلُ أُمَّهِ كَيْلًا بَعِيرٍ تَمَنِّي لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ «وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ».

اما بعد، ای مردم عراق، شما همانند زنی آبستن هستید که چون مدت حملش به سر آید، بچه خود مرده بيفکند و سرپرستش بمیرد و بیوگیش مدت گیرد و، آنکه به او از همه دورتر است، میراثش بخورد. (این تعبیرات عجیب است که نه فرزندی نه میراثی نه همسری)

به خدا سوگند، که من به اختیار خود به نزد شما نیامدم (وقتی می‌خواهید امت تشکیل دهید خیلی از مسائل در اختیار شما نیست، می‌دانید این شهر کوفه است و آسیب می‌زند اما مصلحت‌هایی وجود دارد. عده‌ای می‌گفتند امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عثمان را کشته و عده‌ای می‌گفتند او با عثمان همراه بوده است و حضرت (علیه‌السلام) بین دو طیف از افراد مخالف قرار گرفتند). بلکه دست حوادث بود که مرا بدین سوی سوق داد (به ناچار به کوفه آمدند چون اگر کوفه نمی‌آمدند شام را نمی‌توانستند کنترل کنند). به من خبر رسیده که گفته‌اید: علی دروغ می‌بندد. خدایتان بکشد به چه کسی دروغ می‌بندم آیا به خدا دروغ می‌بندم (بعد از آمدن به کوفه، جو رسانه‌ای خیلی بدی علیه ایشان به راه می‌افتد)، در حالی که، من نخستین کسی هستم که به او ایمان آورده‌ام یا بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) او دروغ می‌بندم، در حالی که، من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کرده‌ام. به خدا سوگند، که نه چنین است بلکه آنچه می‌گفتم معنی آن در نمی‌یافتید زیرا شایسته دریافت آن نبودید.

ای شگفتا، شگفتا، دانش و حکمت را برایگان پیمان می‌کنم، اگر آن را ظرفی باشد. شما پس از اندک زمانی از خیر آن آگاه خواهید شد.»

هدف از این بحث این است که پیش‌گویی خطرات فراوان در سیر تاسیس امت نمایان شود. با وجود وضوح مشکلات و پیمان‌شکنی‌ها برای تاسیس امت بایستی سعی کرد.

در این وضعیت این اتفاق می‌افتد، اگر خود را در شرایط آن زمان کوفه قرار دهید می‌بینید که مردم از امام ناراضی هستند و امام هم از مردم:

«من خطبه‌ له (علیه السلام) خطبها عند علمه بغزوة النعمان بن بشير صاحب معاوية لعين التمر، و فيها يبدي عذره، و يستنهض الناس لنصرته:

مُنَيْتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ. لَا أَبَا لَكُمْ، مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةَ تُحْمِسُكُمْ. أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَصْرِخًا وَأُنَادِيكُمْ مُتَعَوِّثًا فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمْرًا حَتَّى [تَكْشِفَ] تَكْشِفَ الْأُمُورَ عَن عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ فَمَا يُدْرِكُ بِكُمْ نَارٌ وَلَا يُبَلِّغُ بِكُمْ مَرَامًا. دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَرَّجَرْتُمْ جَرَجْرَةَ

الْجَمَلِ الْأَسْرِّ وَ تَنَاقَلْتُمْ تَنَاقُلَ النَّضْوِ الْأَدْبَرِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَدَائِبٌ ضَعِيفٌ، كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ.

به مردمی گرفتار آمده‌ام، که چون فرمان می‌دهم اطاعت نمی‌کنند و چون فرا می‌خوانم پاسخ نمی‌گویند.

-ای بی‌ریشه‌ها- چرا در یاری پروردگارتان درنگ می‌کنید؟ آیا دینی نیست که شما را با یکدیگر متحد سازد؟ آیا غیرت و حمیتی نیست که شما را به خشم آورد؟

در میان شما ایستاده، بانگ برداشته، یاری می‌طلبم، ندایتان می‌دهم، مگر به فریاد رسید. دریغا، که هیچ سخنی از من نمی‌شنوید و هیچ فرمانی را به کار نمی‌بندید.

سرانجام، پایان ناگوار کارها پدیدار خواهد شد. نپندارم که به پایمردی شما از کس انتقامی توان گرفت یا به مقصودی توان رسید. شما را به یاری برادرانتان فراخواندم، نالیدید، همانند اشتری که از درد ناف بنالد و گرانی و سستی ورزیدید، همانند اشتری پشت ریش که بار بر او نهاده باشند. سپس، خردک سپاهی مضطرب و ناتوان به نزد من روانه داشته‌اید، چنان با بی‌میلی قدم برمی‌دارند که گویی به دیار مرگشان می‌برند. «

حضرت (علیه السلام) دیدند که اختلافی در حکم دادن اجتماعی ایجاد شده است:

«و من کلام له (علیه السلام) فی ذم اختلاف العلماء فی الفتیاء و فیه یذم أهل الرأی و یکل أمر الحکم فی أمور الدین للقرآن:

ذم أهل الرأی:

تَرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيَصُوبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً وَ إِلَهُهُمْ وَاحِداً وَ نَبِيَّهُمْ وَاحِداً وَ كِتَابَهُمْ وَاحِداً فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ [تَعَالَى] سُبْحَانَهُ بِالْاِخْتِلَافِ فَاطَاعُوهُ أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ.

الحکم للقرآن:

أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَاماً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صلى الله عليه وآله) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَ أَدَائِهِ.

سخنی از آن حضرت (علیه السلام) در نکوهش اختلاف علما در فتوا:

در حکمی از احکام، به نزد یکی از ایشان مسئله ای می آید، به رأی خود حکمی می دهد. سپس، آن مسئله را عیناً نزد دیگری می برند، به خلاف رأی پیشین رأیی می دهد. سپس قاضیان آن مسئله را به نزد امامی که آنها را به شغل قضا برگماشته می برند و او آراء همه ایشان را صواب می شمارد. خدایشان یکی است و پیامبرشان یکی است و کتابشان یکی.

آیا خدای سبحان آنان را به اختلاف فرمان داده و اکنون از او فرمان می برند یا آنان را از اختلاف نهی کرده و اکنون عصیان می ورزند؟ آیا خداوند دینی ناقص فرستاده و از آنها برای کامل کردنش یاری خواسته یا در آوردن دین، با خدا شریک بوده اند و اکنون بر آنهاست که رأی دهند و بر خداست که به رأیشان راضی شود؟ یا خدای سبحان، دینی کامل فرستاده ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ابلاغ آن قصور ورزیده؟

در سال چهل هجری که سال های قبل از شهادت حضرت است، و همه این گرد و خاک ها نشسته است:

گزارش های پیاپی از شکست مسلمین می رسید و بحث توسعه امت مطرح می شود گویی بگوئیم زشت باد ایرانی که توسعه نیابد...

و در خطبه ۲۵ با تاسف فراوان خطاب به کوفیان، علل شکست کوفیان و عوامل پیروزی شامیان را به گونه ای روشن بیان فرمود:

«أُنْبِتُ بُسْرًا قَدْ أَطْلَعَ الْيَمْنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأُظُنُّ أَنَّ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ سَيَدَاوَنَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنِّي حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبَادَانِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ. فَلَوْ ائْتَمَرْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَحَشَيْتُمْ أَنْ يَذْهَبَ بِعَلَاقَتِهِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُكُمْ وَمَلُونِي، وَسَمَّيْتُكُمْ وَسَمَّوْنِي، فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي .  
اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يَمَاطُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ .

أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسٍ بْنِ عَنَمٍ .

هُنَالِكَ، لَوْ دَعَوْتُ، أَتَاكَ مِنْهُمْ

فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

به من خبر رسیده که (بسر بن ارطاه) بر یمن تسلط یافت، سوگند به خدا می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد.

زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.

آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (آنقدر فرومایه‌اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید.

خدایا، من این مردم را با پند و تذکرات مداوم خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستوه آمده، و من از آنان به ستوه آمده، دل شکسته‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما، و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط کن. خدایا، دل‌های آنان را، آنچنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن.

به خدا سوگند، دوست داشتم، به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی فراس بن غنم می‌داشتم که: اگر آنان را می‌خواندی، سوارانی از ایشان نزد تو می‌آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستانی.

طاغوت تا خود حکومت وارد می‌شود. باطل به انحراف همه حریص است و خاصیت امت این است که باید به هدایت همه حریص باشد.»

در بحث امت‌سازی چند نکته مهم است از جمله اینکه، ذائقه انسان‌ها در امت ایجاد اتحادهای مختلفی می‌کند. ظاهر امتی می‌تواند در حاکمیت کسی باشد ولی دلشان در گرو کسی دیگر.

شکل‌گیری امت چگونه صورت می‌گیرد؟

«و من خطبه له (علیه‌السلام) و فیها یصف زمانه بالجور، و یقسم الناس فیہ خمسۃ أصناف، ثم یزهد فی الدنیا:

معنی جور الزمان:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي ذَهْرِ عُنُودٍ وَ زَمَنِ [شَدِيدٍ] كُنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُودًا. لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا.

أصناف المُسيئين:

وَالنَّاسُ عَلَىٰ أَرْبَعَةٍ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةٌ نَفْسِهِ وَ كَلَالَةٌ حَدِّهِ وَ نَضِيضٌ وَفَرِهِ. وَ مِنْهُمْ الْمُصَلِّتُ [بِسَيْفِهِ] لِسَيْفِهِ وَ الْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ وَ الْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَ رَجَلِهِ قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ وَ أَوْبَقَ دِينَهُ لِخَطَامٍ يَنْتَهِزُهُ أَوْ مِقْنَبٍ يَفُودُهُ أَوْ مِنْبَرٍ يَفْرَعُهُ وَ لَبَسَ الْمَتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا وَ مِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوْضًا. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَ لَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ وَ قَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ وَ شَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ وَ زَخْرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ وَ اتَّخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنِ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤْلُهُ نَفْسِهِ وَ انْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصَّرَتْهُ الْحَالُ عَلَىٰ حَالِهِ فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ وَ تَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ وَ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاحٍ وَ لَا مَعْدَى.

ای مردم، ما، در روزگاری کنیه توز و در زمانه ای ناسپاس به سر می بریم. نیکوکار، بدکار شمرده می شود و ستمکار هر دم بر ستمش می افزاید. از آنچه آموخته ایم، بهره نمی گیریم و از آنچه نمی دانیم نمی پرسیم. از حوادث باک نداریم تا آن گاه که ما را در خود فرو گیرد.

پس مردم چهار گروه اند:

کسی است که اگر در زمین فساد نمی کند، سبب بیچارگی اوست و کندی شمشیرش و اندک بودن مال و خواسته اش. و کسی است، که شمشیر از نیام برکشیده و شرّ خویش آشکار کرده و سواران و پیادگان خود برانگیخته و خود را مهبای فتنه گری و فساد ساخته، و تا به اندک متاع دنیا رسد، دینش را تباه کرده، سواری چند خواهد که سرداریشان را بر عهده گیرد و منبری خواهد که از آن فرا رود. چه بد معامله ای است که خود را به دنیا بفروشی و این سرای ناپایدار را به عوض آن نعمتها، که خدا در آن جهان مهیا کرده است بستانی.

و کسی است، که دنیا را طلب می کند، با اعمالی که از آن آخرت است ولی آخرت را نمی طلبد با اعمالی که از آن دنیا است. چنین کسی خود را چون فرودستان جلوه می دهد، به هنگام راه رفتن گام های خرد برمی دارد، و دامن جامه کوتاه می کند و خویشتن به زیور صلاح و امانت می آراید و پرده پوشی خدا را وسیله معصیت ها قرار می دهد.

و کسی است که حقارت نفس و فقدان وسیله موجب آن شده که به طلب فرمانروایی برنخیزد، بلکه به همان حال که بوده است بماند. چنین کسی خود را به حلیه قناعت می آراید و جامه اهل زهد و پرهیز می پوشد و حال آنکه، نه روزی را در زهد به شب آورده و نه شبی را با پرهیزگاری به روز رسانیده است.»

طبق این ساختار هر کسی باید جانش را کف دستش بگذارد و برای تاسیس امتی که امامش حق باشد خود را نذر امام کند. دنیاطلبی‌های ما در نهج البلاغه هیچ جایگاهی ندارد. جان بر کف می‌خواهد.

سه مرحله:

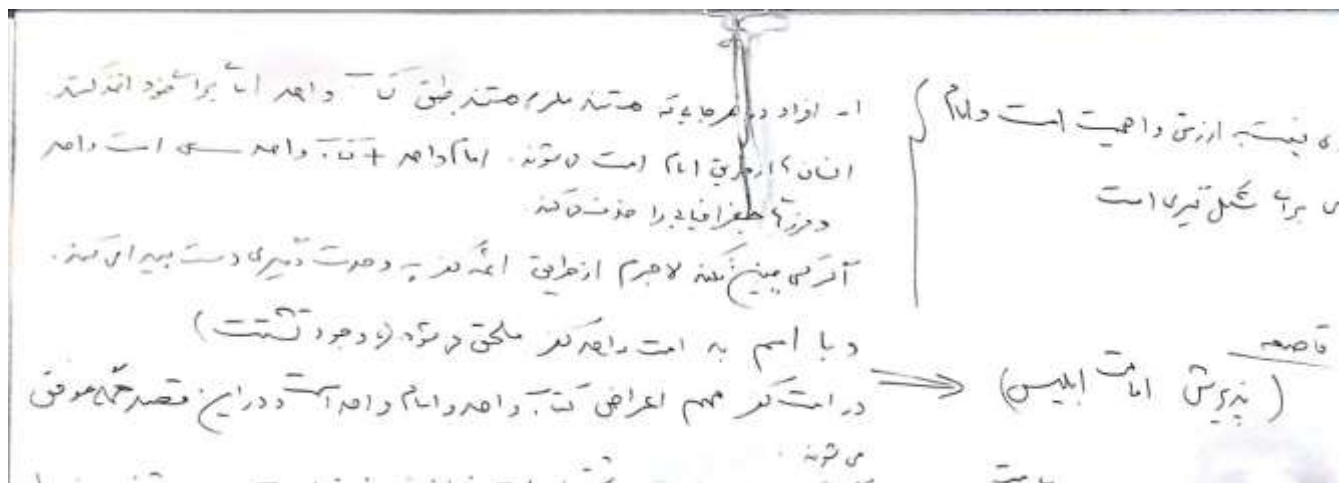
۱- هوشیاری‌سازی نسبت به امت و امام

۲- آماده‌سازی برای شکل‌گیری امت

۳- شکل‌گیری

از مجموع اینها:

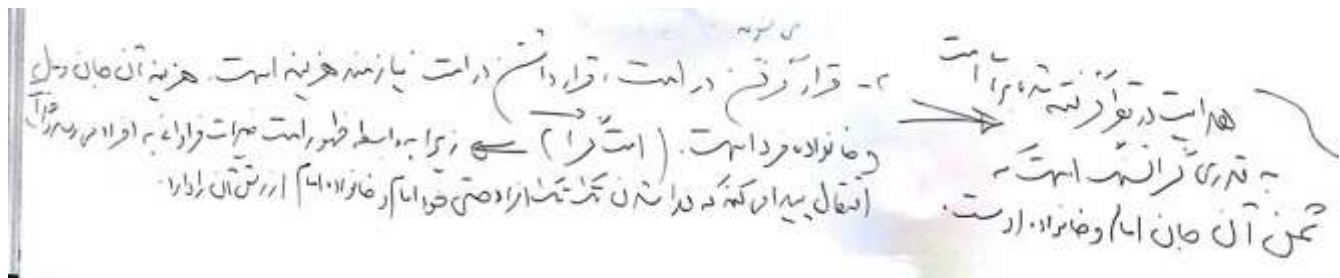
۱- افراد در هر جایی که هستند ملزم هستند طبق کتابی واحد امامی برای خود قرار دهند. انسان‌ها از طریق امام امت می‌شوند. امام واحد و کتاب واحد، ایجاد امت واحد می‌کند و مرزهای جغرافیایی را حذف می‌کند. اگر کسی چنین نکند لاجرم از طریق ائمه کفر به وحدت دیگری دست پیدا می‌کند و با امام به امت واحد کفر ملحق می‌شود با وجود تشنه. در امت کفر مهم اعراض از کتاب و امام واحد است و در این حالت همگی موفق می‌شوند و این پذیرش امامت ابلیس است. (خطبه قاصعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این مورد است)



۲- قرار گرفتن در امت نیازمند هزینه است، هزینه آن جان و مال و خانواده فرد است. یعنی وقتی امت گرامی - شوید حتما باید چنین اعتقادی داشته باشید چراکه به واسطه ظهور امت خیرات فراوانی به افراد می‌رسد و

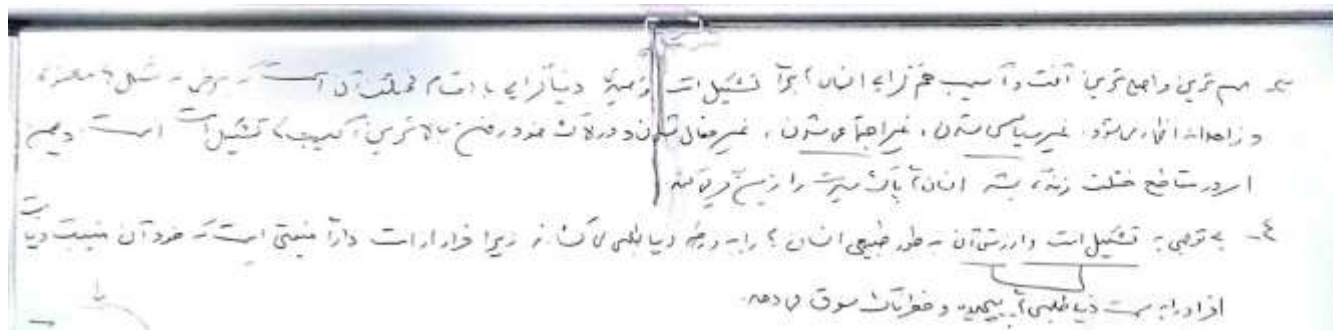


هدایت انتقال می یابد که فدا شدن افراد حتی امام و خانواده امام ارزش آن را دارد. هدایت در نظر گرفته شده برای امت به قدری گرانسنگ است که ثمن آن جان امام و خانواده ایشان است و دیگران دیگر هیچ.



۳- مهم ترین و اصلی ترین آفت و آسیب هم گرایی انسان ها برای تشکیل امت توحیدی دنیاگرایی با اقسام مختلف آن است که برخی از آنها به شکل های معنوی و زاهدانه القاء می شود. غیر سیاسی شدن، غیر اجتماعی شدن، غیر فعال شدن و در لاک خود فرورفتن بالاترین آسیب های تشکیل امت است. همین امر در مقاطع مختلف زندگی بشر توسط ابلیس تبلیغ شده و عده ای از افراد پاک سیرت را به دام انداخته است. سیاسی یعنی حضور در صحنه داشتن.

۴- بی توجهی به تشکیل امت و ارزش آن به طور طبیعی انسان ها را به ورطه دنیا طلبی می کشاند. زیرا فرار از امت دارای منیتی است که خود آن منیت دنیا است. افراد را به سمت دنیا طلبی های پیچیده و خطرناک سوق می دهد.



تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات